

قال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى ركعة
لم يقرأ فيها بأم القرآن فلم يصل إلا أن يكون وراء الإمام

الحمد لله الذي جعله غريباً موسوماً

الذي لا اله الا الله على ترك القراءة للمعتكف

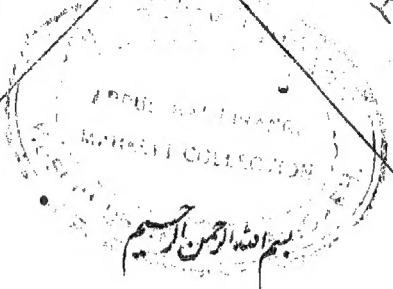
أوربسيان ترك قراءة فاتحة خلف الإمام

بطبع احمد بن واقف رحمه الله بابتهاج طبعه

بأمر شهاب بن شمس بن حجر النبي صلى الله عليه وسلم طبع كردت

RECEIVED

۳۲۰۵۶
۹۹۲۸



الحمد لله رب العالمین و الصلوة والسلام علی رسول الله محمد و آله و صحبه اجمعین ما بعد سکوین ضعیف البین و الضعیف
الی مولاه یعنی احمد علی اسفهار خنوری که سبب بر این کلمات چند در بیان عدم قراة خلف الامام آن
یکی از محتضنان قلمی و عیایت فرمایان لی اعنی مکرری سید ضامن علی صاحب سهار خنوری کمر تبارین محققان
در سهار خنور چنان فرمودند که جناب مولوی محمد سیدنا صاحب ساکن لودنه که از اهل یحیی و معتضات
روزگار اندر پرسیده اند که حدیث عبادة بن مسعود در قراة فاتحه ثابت است یا نه در صورت ثبوت آن
خفیان چه وجه ترک قراة خلف الامام دارند گفتیم البته حدیث مذکور را ابو داود و غیره نقل کرده است
متشک خفیان قل که تعالی و اذ قرئ الشران فاستموا له و استمعوا له است حق که سید صاحب مدوح
همین باب کتب است مولوی صاحب مصوف نوشته اند از اینجا بگویش بار دیگر چیزی رقم فرمودند این
که در مقدمه است خلاصه بحث و مانع را مستحق بنی پیدا و بار دیگر هم بگویش بطور سابق که باره و در زید
الوقعی باین پنج کرده و ادم که موطا محمد را از اینجا بر آورده پیش سید ضامن علی صاحب مدوح که از این کتاب
خندین روایت که از چهارده آثار ذکر کرده است نقل کرده باید فرستاد باز مرتب سید صاحب این روایت
هم رستم شده اند سید صاحب مدوح که موطا این تحویر فیه این بودند پس تا که در هر دو فرستاده در معنی
که یکبار جواب این نام متوجه شده باید نوشت هر چند این امر در خوب طبع هم خود فرستاده است

MALIBRARY, A.M.U.



PE9928

لکن بسبب کمال اکیدات مسیحا من علی صاحب فی غیر حق و این که مولوی محمد حسن و هم مرد دین دار باشند
 و غرض ازین تحقیق دارند نه بحث و جدل ملوک و کربا این چند کلمات بسبب تحریر کشیدم پس اذاهل
 صلاح نیست که آنچه از خطا و سهوی که در این فقه باشد بصلاح آن گوشند بلکه اگر ممکن باشد بهتر هم
 از آن اطلاع بخشند این است بقا بعد از دستن جفت آن این ضعیف هم مخالف حق نخواهند یافت
 و لا حول و لا قوة الا بالله و هو المستعان علیه السلام لکن چون که بنا بر این مقال بجواب سوال است
 باین درج سوال هم ضرورت فادان نیست سوال حدیث عبادت بن صامت ضی الله عنه که گوید
 و غیره ان اردت که ده اند چنانچه در مشکوٰۃ نیز یافته شده صحیح و ثابت است هر تواتر مقتدی
 بوضاحت نامردان موجود و روایت دیگر که در دعایت نامست ارقام یافته معارض حدیث صحیح مرفوع است
 شد علاوه آن که صحت هانید روایت مذکور نه محل تأمل است چو صحت احادیث صحیح شده
 متفق علیه علی است و در دیگر کتب ثبت این امر باین وجه متعذرات تعارض آیت که می باشد حدیث
 پس جایش این که حدیث را معارض آیت گوئیم بلکه تخصیص آن از آیت مطلقا نه است و این
 و این است را در بدو تخصیص قوی از قوی معلوم شد و از حدیث تخصیص انصاف با و رای فایده
 که دید پس حدیث معارض آیت نشد بلکه طلاق آیت را تعلیل و تخصیص بعضی اوقات و در بعضی
 و قطع نظر ازین در صلوة تسبیح و تعالی حق نیست چه که ظاهر امر و ادایه کریمه نیست که انصاف بر این است
 و در صورت عدم استعمال و جواز است مضموع باشد آیت خلاصه آنچه در بعضی سایل نظر بند و کند
 و بافضل در خاطر مشیر همین قدر محفوظ بوده جویش را شد و شود جواب مختصر آنکه درین عبارت
 از بعضی کلمات چنان معلوم میشود که سایل اگر کسی که ای چه طلاق اهل حدیث نیست باین بعضی امور
 متعلقه آنچه اولاً ذکر کردن ضرورت فادان و قول باشد آفرین باید دانست که معنی صحت حدیث نیست
 اگر حسب اصطلاح معهوده این تقدیرش یعنی متصل الاستاد نقل حدیث باطراش مثل فی دو سلام از شد و

و علت است صحیح است بر صحت آن مطلقاً است که اقل فی جواهر الاحوال و الصحیح اصل است و قبل
العدل الضابط عن مثله و مسلم عن شذوذ و عدا اذ اقل فی الحدیث از صحیح فمعناه ما ذکرنا و لا یزیم ان
یکون مقطوعاً فی نفس الامر و کذا اذ اقل فی غیر صحیح فمعناه ان لم یصح اسناد علی الوجه معتبر لانه کذا
فی نفس الامر نهی لکن این صحیح اگر بحد تو ان رسید نفید یقین خواهد شد و بدرجه شریک بود
و اگر آید است افاده نظر بخار و بخشید که بجهت فرغ و وضع پس حکم بصحت حدیث موقوف است بر وجود و شرط
معهوده و در سند وی اگر چه در صحاح سته نباشد و در صحاح سته یوای بخاری و مسلم احادیث هر قسم از صحاح
و حسن و ضعیف موجود و تمییز بصحاح تعلیمی است چنانچه شیخ عبدالحق در مقدمه ترجمه مشکوٰۃ گفته است
که مشهورند در این مقام احادیث از صحاح و حسن و ضعیف همه موجود و تمییز صحاح بطریق تعلیم است نهی
و بخاری و مسلم اگر چه ادرام این امر کرده اند که حدیث غیر صحیح در صحیحین خود نیارند لکن این نیست که تمامی صحاح
در این باب کرده اند بخاری خود میگوید که نیاردم درین کتاب که آنچه صحیح است و ترک کردم سی از صحاح
و کذا اقل مسلم فی سننه پس و علی حکم بصحت حدیث و ضعف آن اعتبار را و احوال است سند و فقط
حکم بصحت بخاری و مسلم با هم بر وجه این اصل میکند و گوییم سنوای صحاح سته معتبرند که در حدیث
از احادیث صحیح و حلی العمل شده و بعضی از این در صحاح سته نیست ملاحظه فرمایید از حدیث
علاء نافعه فرموده اند که موطا ما که گویا ام صحیحین است و ضبط رجال این کتاب بحسب علی است و صحیح بخاری
مسلم هر چند در بعضی و کثرت احادیث و چه چند موطا باشند لکن طریق و امت احادیث و تمیز رجال و راه
و استنباط از موطا آموخته اند و اشی طحطا و کذا اقل تاه ولی الله و سوا این مثل مسند که حکم که آنچه از صحاح
و مسلم احادیث صحیح مانده درین کتاب است و بعضی بر شرط شیخین و بعضی بر یکی از این و بعضی بر شرط
و صحیح ابن خرمیه و صحیح ابن عثیم و غیره و قطع نظر از این اگر حدیث معمول نام عظیم باشد و در صحاح و غیره
از ضعیف منسوب کرده باشند تصنیفات این نسبت نام عظیم قابل محبت نیست اگر حکمت که ناسرین

[illegible]

این حدیثین رحمهم الله بطریق واسطه ضعیف آن حدیث ضعیف قبول کرده باشد و این ضعیف که مقدم است و این
 واسطه ضعیف نیست و باید باشد بلکه بطریق دیگر مقبوض رسیده باشد الغرض هر حال مقدم رضیلتی است که زیر سطر
 را که بگوید در حق وی که صحیح و قوی را میگذارد و ضعیف را انداخته میگذارد چه که او داناتر است بر ادوات شرع
 از این است که در هر قول گفته حکم المعارضه بین اینستین المصیتر الاقوال الصحیبه رضی الله تعالی عنهما خصوصاً فقهای
 اینان مثل غلطی در حدیثین عباد الله نشانه و زید بن ثابت و خود هم حجتی است قوی گویا آیه است برای توضیح
 شرع که میآید هر یک کثیر الوقوع باشد مثل شراة صلوٰة و غیره تا آن که اجماع اکثری از اینان
 حدیث مرفوع در چنین مقدمه مشهور است بضعف وی و الا ممکن نبود که امری از پیشه رسول مقبول صلی الله علیه
 سلم به ثبوت رسد و باز جلوه آنست که آن بود که قوی که ثبوت آن بصحت رسید مقدمه قرار داد
 الامام که پنج بار روزی در پیش میآید چنان نیست که در چنین مقدمه توجه و رجوع باقوال جمهور صحیح که قوی است
 شان در قرن شان بر تبه او اثر رسیده باشد و قرائن حدیث هم مؤید قوال ایشان باشد بلکه در حدیث
 مکرر رجوع کردن وی اقول ایشان چون محدثان مقدمه پس جالب بیان نماید حال حدیث عباد بن مسعود
 در سوال محض آیت گفته است حدیث که آن را از روی او داده و دو لفظه بگذارد احسن عباد بن
 الصخر رضی الله عنه قال ثنا خلف المذنبی صلی الله علیه و سلم فی صلوٰة الفجر فقرأ
 علیه القراءة فلما فرغ قال لا اله الا انت و انت حلف اما کم قلنا نعم یا رسول الله قال
 لا تعجلوا الا بافاحجة الكتاب فانه لا صلوٰة لیس لم یقرأ بها شیء ورسند این روایت خاندان
 و ابی داود محمد بن اسحاق و اقرت قال الشیخ ابن حجر و کتبه محمد بن اسحاق صدوق و یس و رمی
 بالتشیع و القدر و در فی روایتی اختری ابی داود و انا قول یا زیدی اقران فلا تقرأ و انتی من یسیران ادع
 الا با تمهید ان عندنا نسخة و در سند این روایت عندنا و ابی داود و ما فی مجلس سودا و قمت و راه
 بحال است که ان فی التبریع و یحیی بن معین که از نقاد حدیث و محققین این نیست او گفته که جسمه تشنیه

[illegible]

(Faint handwritten Persian script at the bottom of the page)

خوشت که این ملقب تدلیس این اسحاق ذکر کرده فقط دان که این حجر مستقلا فی کتبهم است و غیره ذکر کرده
که این اسحاق تدلیس و مراد بشیخ و القدر ازین چشم پوشی کرده و مع هذا خود قایل و دیده تدلیس او می باشد
را از حسن دلیلی برآورد و جویش چنان داد که ضعیف از نسخ عکس است هرگاه که در قطعی این
جانب بهیچ درکت خود ادعای ضعیف و یقیم بل منسوب بوضع نقل کرده باشند و بنا بر ضعیف حدیث بر ضعیف است
چنانکه اشاره از آن در مقدمه این رساله گذشت است پس مجرور و بیت ایشان از شخصی چگونه دلیل بر اتقان
گردید که هو با هر غزل من ادنی لب من عقل سلیم پس هرگاه که ظاهر شد حال و بیت عباد که نقیده
صحیح و نقیده مجرب فی جلال باید است تعارض آن بمعنی است و احوال حدیث مر فو و غیر مر فو و غیاقت
حسب وجه مخصوصا نقیشتان و تابعین و غیره که زیست حق بینان از طلبت و قبول آن کن در چنان
حاجت افتاد و جواب چندین شبهات که وارد میشوند و آن است که اگر بخاطر خطیر راه یابد که بدون حجت استثنای
هم مقتضای حدیث عباد و جویت راءه لجزیر هر یک از امام و مقتدی است زیرا که نقیده را ظاهر که اهل طه ملین
بقرائن کتب نیز نیست مدعاست ای فرض بودن سراره بر هر یک از امام و مقتدی جویش این که بود
این الفاظ بدیهه صحت مسلم کن فرض بودن از حدیث قراءه فاتحه بر امام هم غیر مسلم جای مقتدی چرا که امام
میآید زیاده علی النص بخبر واحدی قال فی الحاشی و لاندکم یحل علی ما ترجمه شد تعاقب قراءه الفاظ رکنانی الصلوة
بخبر الواحد لا زیاده علی النص اشئی و یؤیده ما روی البخاری و غیره فی قصه تعلیم النبی صلی الله علیه و سلم حکام الصلوة
لا عو و هم استرا تا تیر معک من اهل آن و بروی معک و لا یخبر ان مقام تعلیم و این سوال
اگر گفته شود که مقتضای نص کو فرضیت فاتحه را بخصوصا لازم نمیکرد و اندکن مطلق قراءه را بر مقتدی خلف الامر
و جب میکرد و اند پس مطلق قراءه بمقتضای نص هم فرض کردید جواب گویم آری کن بمقتضای حدیث
من کان له امام فقل له الا امام له قراءه که بطریق معذره ثابت است از مقتدی ساقط است
پس اگر گفته آید که بخبر واحدی زیاده علی النص بخبر واحد لازم میآید در عدم قراءه مقتدی خلف الامر

نص و هو قوله تعالى فاقروا ما تيسر من القرآن بخبر واحد يعني من كان له امام لم يلزمه ان يقرأ ما يحجب كيم
من تخصيص خبر واحد وقتي في تواند شد كه عام بر قطعت مع داني باشد يعني مخصوص بعض نشود و اگر مخصوص
ببعض كدود باقي استراحتي ميخاند اكنون جازيست تخصيص آن بخبر واحد كه ان ستم ظنيت و عموم
ما تيسر من القرآن مخصوص بعض است در شخصي كه امام را در ركوع بايد چركه بران شخص استرات بالاجماع
فرض نيت بسبب جازيست تخصيص آن بخبر واحد و مع هذا مقتدي بالكل تا ركعت است نيت بلكه قرائتي كذا
همين خبرين كان له امام فقرأه الامام له قراءة برای نيت است كه ان رالية العيني فان قلت قوله صلى
عليه وسلم قراءة الامام له قراءة يعارض قوله تعالى فاقروا فلا يجوز تركه بخبر الواحد قلت حمل مقتدي
بقراءة الامام فلا يلزمه تركه و نقول انه يخص مقتدي الذي ادرك الامام في الركوع فانه لا يجب عليه قراءة
بالاجماع فخورا لزيادة عليه بخبر الواحد شي سوال اگر گفته شود هر كاي كه نص و ما تيسر من القرآن مخصوص
ببعض بالاجماع ثابت شده و بنا عليه قراءة مقتدي با طاعت بخور از زيادة بخبر الواحد و همين كان
امام فقرأه الامام له قراءة ليس كقولنا جازيست تخصيص آن بخبر واحد يعني جهلوه لمن لم يقرأ بها
الافتاح و الا فافترق تخصيص خبر دون خبر فخوا به ان تخصيص الاول انما هو بالمورين بعم ثابت تخصيص
مقتدي كذا الامام الركوع اجماعا و لم يقع تخصيصه لعسوم المقر و لم يقع تخصيصه بالظني اشي كويم من هر كاي كه لازم شده
امام چه جای مقتدي فرضيت فاتحه بخبر صحيح الصفة يعني لا صلوة لمن لم يقرأ بها لقارنه بعض پس چگونه لازم
بر مقتدي بالفاظ ضعيف حديث جادة مع تعارضه ببعض بل ببعض احد ما تيسر من القرآن ثابته و ادقوي
اعترا في استعماله ثابته من كان الامام في و اما ما قاله في ره يجب الموعم قراءة الفتحة مطلقا سواء كان
الصلوة جهريه او سريه لقوله عليه السلام لا صلوة الا بفتح الكتاب و الحديث جادة بن ابي اسات
فاقوالا حديث جادة فخرنا به فضلا بانه ليس قابلا للاحتجاج كيف تعارض بعض القرآن و اما استدلاله
عليه السلام لا صلوة الا بفتح الكتاب فمخبره ايضا بانه زيادة على بعض اي فاقروا ما تيسر و هي لا يجوز بخبر الواحد

لكنه يوجب العمل قبلها بوجوبها لكن خصها بما عني القصد في الخبر من ان في اقوة اعني من كان له امام و ايضا قوله
 لا صلوة محمول على نفي الكمال لقوله عليه السلام لا وضوء لمن لم يذكر اسم الله تعالى ولا صلوة لرجل في المسجد الا
 في المسجد وفيه عني المحمل على نفي الكمال في كل شيء لان نفي الكمال لا يستلزم نفي الكمال ايضا فيكون نفي
 شيئين في كل شيء لا يقتضي نفي الكمال في كل شيء هذا الحديث مشهور فان العمل بالقبول في جواز الزيادة
 بمثل ذلك لانهم لا يشهدون ان مشهورا لقاه السابغون بالقبول قد خالفوا بين هذه المسئلة وبين
 سلب ان مشهورا لزيادة بالخير لم يشهدوا ان كان محكما اما اذا كان محتملا فلا وهذا الحديث محتمل لان
 يستعمل في الجواز يستعمل لنفي القضية لقوله صلى الله عليه وسلم لا صلوة لرجل في المسجد الا في المسجد
 والمراد نفي القضية كذا هو يؤيد هذا القول قوله تعالى انهم لا يؤمنون الايمان لله معناه انهم لا يؤمنون
 بها ولم ينف وجود الايمان منهم لانه تعالى قد قال وان فكثروا ايمانهم من بعد عهدهم
 وعطف على ذلك ايضا الاتفاكون قوا فكثروا ايمانهم فثبت انه تعالى لم يرد بقوله انهم لا يؤمنون
 نفي الايمان صلواتنا اراد به ذكرنا وهذا يدل على إطلاق لفظة لا ولم يرد بان نفي القضية دون الايمان كما ذكرنا
 من انظر انتهى قوله عليه السلام لا ايمان لمن لا امانة له ولا صام من صام الدهر
 لعلنا لا جملة له ونظيره كثيرة ومع ذلك انظر قوله ما مورى بالانصاف بالضرع وهو قوله تعالى واذكر
 القرآن فاستمعوا له وانصتوا ويؤيده ما روى مسلم عن زيد بن ثابت الانصاري قوله هو كما روى
 ومن اجل فقها الصحابة قالوا لامة مع الامام في شيء وعن جابر بن عبد الله وهو قول علي بن ابي طالب
 رضي الله عنهم والحديث ابي هريرة وابي موسى واذ اقرئ فانصتوا هذه قبح صيرته على ان نفي في وجوب
 لامة على المؤمنين مطلقا وعلى ما كان في السنة وسجي ما يؤيد ما من الاخبار والانا رواه في الصحيحين
 ان الله تعالى ومن ثم قال في الهداية ولكن خط القصد في الانصاف والاستماع لقوله تعالى واذ اقرئ
 الآية قال ابن القيم في فتح القدير الانصاف لا يخص صفة لانه عدم الكلام كمن قيل ان يكون الاستماع

مالك رضي الله عنهم مع هذا روى عن ابي عبد الله خلف الامام عن ثمانين نقرا من اهل بيته الكبار منهم
 المرتضى والعباد والثلثة فكانت فيهم نبرة الاجل فمن هذا قال صاحب الهداية وعلى ترك اهل البيت
 خلف الامام اجماع اهل البيت فاما اجماع اهل البيت في اقله اكثر ايضا في اقله في ذكر الشيخ الامام عليه السلام
 ابن يعقوب السبزوئي في كتابه في ثمانين نقرا من اهل البيت في اقله اكثر ايضا في اقله في ذكر الشيخ الامام عليه السلام
 من صاحب البيت رضي الله عنه سلم يقول عن ابي عبد الله خلف الامام عليه السلام انه قال كان في عشي
 ومحمد بن عثمان وعلي بن ابي طالب وعبد الرحمن بن عوف وعبد بن ابي وقاص وعبد بن مسعود وزيد بن
 ثابت وعبد الله بن عمر وعبد الله بن عباس رضي الله عنهم وايضا ورد في الرواية الشيخ العائدية
 مولد او المدي في ما جاز في شيخ السند المصنوع المصنف بورد في رواية المصنف في قال بعد هذه الرواية يقول
 ثبت في اقله المذكورة ولم يثبت في اقله منهم ثم قال في اقله اجماعا سكوتيا انتهى وروى
 الرزاق في مصنفه خبرني موسى بن عقبة ان رسول الله صلى الله عليه وسلم وابا بكر وعمر وعثمان كانوا
 يقولون في اقله خلف الامام واخرج عن داود بن قيس عن محمد بن يحيى عن موسى بن سعد بن ابي
 قاص قال ذكر ان ابي وقاص قال وحدث ان الذي يقرأ خلف الامام في فيه حجر ابي وقاص وروى محمد
 بن موطا في خبره داود بن قيس في خبره بعض ولد سعد بن ابي وقاص انه ذكر له ان سعدا قال وحدث
 ان الذي يقرأ خلف الامام في فيه حجره قال محمد بن ابي بكر بن عامر بن ابراهيم النخعي عن علي بن قيس
 بن عيسى عن ابي جبره عن ابي من ان ابا عبد الله خلف الامام انتهى في كفاية قال من قرأ خلف الامام
 في فيه حجره وقال في رضي الله عنه من قرأ خلف الامام فقد خط الخطرة انتهى وفي اقله قال من سجد على
 رايه واداه ابن ابي شيبة في مصنفه وقال عمر بن الخطاب وحدث ان الذي يقرأ خلف الامام في فيه
 اثنى اخرج الطحاوي بسنده عن علي بن ابي حمزة انه قال من قرأ خلف الامام فليس عليه الخطرة ارايكم
 شرا في الاسلام وقيل ليس عليه اثنى واهل البيت في مصنفه عن ابن ابي يعلى عن علي

فان

في اصوله لشعنا سيكتفي في الامام نهر بن اسرائيل بن يوسف حدثنا منصور عن ابراهيم قال ان اول من قرا
 خلف الامام رجل اتم انتهي قال ثنا علي القاري عن ابي اسبغ الجديعة ورويه ماروي بن ابي شيبة
 في مصنفه حدثنا ابي يعقوب عن ابيوب عن محمد قال لا اعلم القراءة خلف الامام من سنة انتهي قال محمد في الثنا
 خبرنا ابو خنيفة حدثنا ابو الحسن موسى بن ابي عايشة عن عبد الله بن شداد بن ابي عن جابر بن عبد الله بن ابي
 قال صلى رسول الله صلى الله عليه وسلم ورجل خلفه يقرأ بغير جمل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم نبيها عن
 في اصوله فقال ثنا عن ابي اسبغ الجديعة خلف النبي صلى الله عليه وسلم قنار حتى ذكر ذلك للنبي صلى الله
 وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى خلف الامام فان قراءة الامام له قراءة قال محمد
 به نأخذ وهو قول ابي خنيفة انتهى ورجال هذه الرواية كلهم ثقات غير مخرج روح الحديث واما اخرج هذا الحديث
 برواية ابي خنيفة في مسنده فوعا قال ثنا ابو الفيص محمد بن يحيى عن ابي اسبغ الجديعة في الثنا واما في ابو اسبغ
 و ابن خزيمة و ابو بكر بن عمار في زفر و طحاشي و رواده محمد في الموطأ بهذا الصنيع فصح خبره في قصة و روى
 ابي شيبة في مصنفه حدثنا مالك بن ابي عمير عن حسن بن صالح عن ابي الزبير عن جابر بن النبي صلى الله عليه وسلم
 كل من كان له امام فقرأه انتهي قال محمد بن يعقوب ان هذا الحديث لم يثبت فروعه بسند صحيح
 طرق اخرى ايضا صحيحة ولهذا القول ابن الهيثم في شرح الهدية حيث قال و قلتم ان الخطأ الذين عدوهم
 يرفعه غير صحيح قال احمد بن حنبل في مسنده نهر بن اسحاق لا يروى عن جابر بن محمد بن عيسى بن ابي عايشة
 عن عبد الله بن شداد عن جابر بن ابي اسبغ الجديعة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كان له امام فقرأه
 له قراءة وحدثنا جابر بن عيسى بن موسى بن ابي عايشة عن عبد الله بن شداد عن النبي صلى الله عليه وسلم فذكره ولم يذكره
 عن جابر و رواده جابر بن محمد بن ابي خنيفة بن الحسن بن صالح عن ابي الزبير عن جابر بن النبي صلى الله عليه وسلم
 فذكره و اسناد حديث جابر الاول صحيح عايشة بن ابي عمير في الثاني على شرط مسلم فقولنا في حديث جابر و
 الزبير رفعه بالطرق الصحيحة فقلنا قد فهمنا لم يرفعه لو قدر ذلك و جوبه لان الفرض زيادة و زيادة ثقة مقبولة

فليق و لم يفر و لفق قد سئل الجديث تارة و يرسل اخرى و اخبر ابن عدي عن جنيته و في ترجمته و ذكر فيه
 قصته و بها اخبر ابو عبد الله الحاكم قال حدثنا ابو محمد بن بكر الصيرفي ثنا عبد الصمد بن الفضل السنجي ثنا يحيى بن
 ابراهيم عن جنيته عن موسى بن ابي عمار عن عبد الله بن ادين العامري عن جابر بن عبد الله بن النضر بن
 الله عليه وسلم صلى و رجل خلفه فمضى رجل من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم نياه عن التسبب في الصلاة
 انصرف قبل عليه رجل فقال اتهمنا من التسبب خلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم فمضى فمضى و ذكر ذلك
 صلى الله عليه وسلم فقال النبي صلى الله عليه وسلم من صلى خلف الامام فان قرأه الامام له قراءة
 و في رواية لا يجزيه ان ذلك كان في الطلوع و العصر كذلك ان جلا قرأ خلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم في الطلوع
 و العصر فاما اليه جل فمضى انصرف قال اتهمنا من و قد يفيد ان اصل الحديث ان جابر راوى عنه
 محل الحكم فقط تارة و لم يصرح تارة و تضمن رواية و خلف الامام لانه خرج تاييده النبي في كل الصحاح في
 التسمية و الجهرية في بعض الروايات حديثه في ما نزع انه قال ان كان لا بد فاقض و كذلك رواه
 ابو داود و الترمذي عن جادة بن الصاق قال كن خلف رسول الله صلى الله عليه وسلم و يقدم و يقدم
 على الاطلاق عند العارض و لقوة اسناد فان حديث المنع من كان له امام صح ثم قد عارض بطريق كثيرة عن جابر
 غير هذا الطريق المذكور و ان منعه في هذا الباب الصحيح حتى قال صاحب الهداية ان عليه جملة اصحابه انتهى
 كلام ابن الهمام سوال يسأل كلفه شود كه بسيارى را حديث لالت ميكند بقراءة مقدس خلف الامام
 چنانچه حديث ابهريرة من صلى صلوة لم يقم فيها بام القرآن فمضى خلفه رسول الله صلى الله عليه وسلم
 سلم ابو داود و غيره را و روى ابو داود عن ابى هريرة امري النبي صلى الله عليه وسلم ان انا و على في الصلاة
 بقراءة و لو بلغنا الكتاب انتهى و غير ابي داود و غيره جواب كيم من كه جابش سابق كيشته
 كه از اين مطلق قرائت ثابت است و اوردت خلف الامام مبحث فريست كه از ان مخالفه و اذ اقرى
 الآية و خبر من كان الامام لازم ميايد و سيجي الجواب ان في من حديث ابى هريرة قريبا نقل من كلام الطحاوي

نظر این که حدیثی دلالت میکند بر عدم جواز الایمان و دیگری دلالت میکند بر جواز آن با توجه که نهی الهی قاطع
 قاطع است و هیچ ایستقامتی مندرج در حدیثی که در بابی از هر یک سلسله بن عسمر عن القراءة خلف الامام قال لا یصلی
 رب هذه البیتة ان صلی صلوته لا اقر فیها بام القدر ان قلت هذه معاصرة جليلة فان سنا و ما ذکره منقطع و
 الصبیح عن ابن عسمر عدم وجوب القراءة خلف الامام که روی که لک فی لوطی با علی طرق الاسناد عن ابن عسمر
 عسمر قال ذی صلی احکم خلف الامام فحسبه قراءة الامام و ذی صلی و حده فلیقرأ قال کان ابن عسمر لا یقرأ
 الامام ثم یمتی روی عبد الرزاق فی مصنفه عن الثوری عن ابن ذکوان عن زید بن ثابت عن ابن عسمر که الامام
 خلف الامام و روی یضاه عن هشام بن حسان عن انس بن سیرین قال سئل ابن عسمر ان یتبع الامام
 قال انک لیتبع لطفین یکتفی بترادة الامام ثم یمتی ذکره ابو الفیض فی شرح المسند سوال فان قلت انما یجوز
 عن القصبی عن مالک عن الحارث بن عبد الرحمن انه سمع ابا الکسب مولی هشام بن زهرة یقول سمعت ابا هريرة
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من صلی صلوته لم یقر فیها بام القدر ان فی صحاح و غیره
 فقلت یا ابا هريرة انما اكون حیا یا و را الامام قال فحسبه ذراعی قال قلت له بان فی فک یا فارسی
 الابی اب و قال النوذی و هذا ید و وجوب ترادف التجه علی المؤمن و معناها استمرار بحیث یستفید
 جواب قلت هذا لا یدل علی الوجوب لان المؤمن فامور بالانصاف لقوله و انصتوا و فیضه فی حدیث ابی
 شعیب و یدل علی وجوب القراءة علی المؤمن فی ابی هريرة فقط لانه یحتمل ان يكون المراد فی مجرد الصلاة ای
 الامام فیها فلذا قال الطی و فی خلاصته ان حدیث ابی هريرة من صلی صلوته لم یقر فیها بام القدر ان فی صحاح
 لیس فی ذلك دلیل علی انه صلی الله علیه وسلم اراد بذلك الصلاة ای تكون وراء الامام کما یزید ان یقول بصحاحه
 الامام فیها لصحیح یسئل من كان له امام فقرأه الامام له قراءة کیف قد رأینا ابا الدرداء قد سمع من النبی صلی
 علیه وسلم فی ذلك مثل ما فقمین ذلك عنده علی المؤمنین که روی کثیر بن مرة البصری عن ابی الدرداء
 یقول سئل رسول الله صلی الله علیه وسلم فی کل صلوته قراءة قال نعم قال جل من الانصار حسیب هذه

نقد و تحقیق
 در حدیثی که در باب
 الایمان و جواز آن
 است

و نقل عن بعض شيوخنا ان القراءة خلف الامام فيما لا يجر لا يكره للاجتماع طردة ابن الهمام حيث قال ثم
لا ينبغي ان الاحتياط ليس في قراءة خلف الامام بل في عدمه لان الاحتياط هو العمل باتوى الدين وليس مقتضى
اوقافها قراءة كيف قدروى من عدة من الصحابة واصلوة بالقراءة خلفها فاجابها المنع اننى
كلما سمع تفسيره في النهاية منع مقتضى من قراءة مروى عن ثمانين نفر من كبار الصحابة قال صاحب
الكتاب منهم المرتضى واهل بيته و في الكافي عن ابي بصير وركب سبعين يدبريا كلهم علم انه لا يقرأ خلف الامام
ذكره على القارى وغيره پس از اين انما رو خبر صاحب بوضوح پوست كه اتفاق عايد صحابه و تابعين وغيره بوده
كه قراءة خلف الامام مطلقا يعنى فاتحه باشد غير ان صلوة سريه باشد يجر ايصلا بايد اندوخت
مذهب منصور و اهل بيته عليه السلام و كلام حضرت شاه ولي الله صاحب دلائل ميكند بر نيك مذمت فمى
درين مقدمه خلاصه و درست حيث قال فى التمسى شرح الوطى في بيان حديث جابر بن صلى ركنه لم يقرأ فيهم
القرآن فسلم بصلواته و الامام قلنت عليه السلام العلم الا ان شافى يقول من لم يقرأ فاتحه الكتاب فليس له
فصلوة فاسد هوى و گفته شود نمى كه روايت مذكوره بالا از هر قسم يعنى صحيح و ضعيف اند قابل احتجاج
نست چه كه جواب اين در اول تهديد گذشته كه تضعيف حديثي را در حق تخنيق مضرت است ضرورت
كه او را هم حديث نمى بطريق ضعيف سبب باشد و موطا هر لافها فيه و تمهيد او محل معارض و ثبات
در تمام مقدمه بدين كلام صرف بود ايت ضعيفيت بلكه حديثي را ياد صحيح الاستاد در هر مطلب موجود
در اين ميدان كه روايت ضعيف هم بذكر آمدند موجب يقينيت نخواهد شد محل اخذ و تقرير حتى كه خلاصه كلام
اينست كه فرضيت قراة في الصلوة بصرف سريه فاقروا تاثير و قول النبي عليه الصلوة و السلام في تعليم الا
ثم اقرأ ما يتيسر من القرآن رواه البخاري ثابت شد مطلقا فاتحه باشد يا غير ان امام
يا مقتضى تخصيص فاتحه بدون مخصوص ترجيح ملازم و ثمر بانه بفرع جميع متفق و ان گفته شده تخصيص
عليه السلام الصلوة الا بغيره الكتاب و يعنى حيث قال لا يجوز ان يكون في الصلوة الا بغيره الكتاب

لا نبي في معنى التيسير فمقلب التيسير في هذا القول لا يكون مختصا بالذين ليس قبلهم ما وما قول النبي
 الفاتحة ميسرة تقول ان سورة هذا من التيسير من الفاتحة فمسمى تيسير الفاتحة في التيسير هذا الحكم لا
 شيء في هذه ما في المعنى ايضا قال العين في من قال به جعل كالتيسير وغيره اى كالمعنى في وجديت بعدة مقسمة
 قاض على الجمل فقد بعد جدا لانه لا يصدق عليه جدا لاجمال كما ذكرنا عن قريب ثم رآى قال فليست هي
 قال ان جدا لاجمال يصدق على هذا الجمل هو ما نحن المراد منه نفس اللفظ خفا ولا يدرك البيان من الجمل كان
 ذلك ثم اجماعا لتساوية الاقدام كالمشركا ولو تفرقت اللفظ كما يهلوع او لا شاكاه من معناه لظاهر الى
 ما هو غير معلوم كالصلوة والركوة والربا فانظر اليها المنصف النازح عن طريق الاعتناء هل يصدق قاله
 من دعوى الاجمال هل ينطبق ما ذكره الاوليون في هذا الجمل على ما ذكره فمقال التفتيح دعوى لا باطل و
 الوقوع في هذه التفسيرات شيء هر كما يمكنه تقررا فيت فرضيت قرأة مطلقة ليس ساقت قرأة
 معتدى خلف الامام بنزول آيت واذا قرئ القرآن فاستمعوا له وانصتوا لانه اوله
 في الصلوة اجماعا قال الامام احمد كما روى ابن كعب ومومن فقهوا بصحة لما نزلت هذه الآية تركوا
 القراءة خلف الامام وفرضيت فاتحة ازاول ثابت نيت كما مر به في حركاته في الصلوة لا يفتتح الكتاب
 محمول بتفسيره في قوله عليه السلام لا ايمان لمصرى امانته له والايتم الزيادة على النص في قوله
 وان شئنا وسلمنا ان جبر الصلوة نخرج وجب فضيلة الفاتحة قلنا قوله عليه السلام من كان له امام فليصلي
 الامام له قسوة ومترقي بطريق مصحح الاسماء ومرفوعا ومرفوعا فاذ صح فقد وجب ان يخص بحسب
 ومجديت على طريقه مطلقا فيخرج المعتدى على طريقه ان يخص الامام خاص منه لبعض وهو المدرك
 الركوع اجماعا في تخصيصه بالمدرك وهذا وجه ثانيا لانا لا نغير فيها صلوات ربنا على النبي الاول في
 ما لنص الصلوة في الركعة قال كلفته شدة سقوط قراءات المعتدى بمقتضى اذا قرئ القرآن في
 له وانصتوا وخبر من كان له امام فقراءة الامام له قراءة ما وافي في تيمم اوست بدليل حديث ابو داود عن

اینهاست مع بسند شایسته و غیر پس این نویسم و مستخرجین به اول آن حدیث
 مذکور ضعیف است جدا که اگر بیان ضعف بیشتر عاقل از تخمین حدیث تخصیص سوم است بقید اطلاق
 حدیث صحیح اتفاقا جایز نیست بلکه تخمین روایت بمقتضای حدیث صحیح متروک العمل است اتفاقا
 وجه دوم آن که مقتضای حدیث عبادت نیست که قوای فائده حلقه امام و حسب مطلقا و اینست
 بهرینه او سرتیبه و بیان پنج معارض میشود با حدیث صحیح علی بن ابی حمزه آن معارض است بروایت مروی عن عبادت
 صحیح که امر من عبادت بنی امیه ان علی صلوة و اسلام قال لا یقران احد منکم شیئا من الفحشاء
 اذا جهزت بالقرآن و قال لدار قطنی رجال کلم ثقات ذکره الزیلعی کوم من اگر نبودی حدیث دیگر
 بروایت اولی عبادت غیر تخمین روایت نایب را عبادت و ما هم کفایت میکردیم و این نایب را عبادت
 اثبات مطلوب هر که روایت اولی ضعیف است بحکم طرق این روایت صحیح مع سیکر لفظ شایسته
 القرائن که تعارض صریح پیدا کرده پس روایت اولی ضعیف و حب التکرار که دیدیم که ترجیح بقوة
 عند التعارض ثابت اتفاقا و معندار و آیا دیگر هم معارض این ثابت شده چنانچه بعضی از ایشان
 آیه منها ما روی لک فی الموطا عن ابن شهاب عن ابن کثیرة الیمینی عن ابی هريرة ان رسول الله صلی الله علیه
 و آله من صلوة جهر فیها لم یسره فقال هل قرأ معی احد منکم انفا فقال رجل نعم یا رسول الله
 فقال رسول الله صلی الله علیه و آله انما قولی مالی انما نزع القرآن قال فاستحق الناس من یسره
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فیما جهر فیہ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بالقراءة من صلوات حسن سمعوا و لکن
 رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ایضا رواه ابوداود فی سننه و قال حدیث ابن کثیرة بنار و او معرووف
 و استام بن زید عن الزهری علی معز ما لکن تخی و ایضا روی بن ابی الحدیث احمد و لکن و الترمذی ابن ماجه
 قال الترمذی فی البیاض عن ابن جهم و عسمران بن حصین و جابر بن عبد الله تخی این حدیث صحیح الانبیا
 منها ما روی فی باب سجود القرآن خبرنا علی بن حجر خبرنا اعمیل عن یزید بن خنیفة عن یزید بن عبد الله

صلی رکعت لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصلی الا ورا الا امام ائمتی وروی الترمذی فی جامعہ قال صدقنا اسحاق بن
موسی الا انصار ی قال ما یسن قال صدقنا ما لک عن ابی نعیم و هب بن کیسان انہ سمع جابر بن عبد اللہ یقول ان
صلی رکعت لم یقرأ فیها بام القرآن فلم یصلی الا ان یموت ورا الا امام و قال هذا حدیث حسن صحیح ائمتی اقول ان
علی شرط مسلم وروی ابن ابی شیبہ فی مصنفه حدیثا ابن ابی عیینہ عن و هب بن کیسان قال قال جابر بن عبد
مسلم یقرأ فی کل رکعت بام التسمیة ان فلم یصلی الا ورا الا امام ائمتی وروی الطحاوی فی منہا الا ان محمد بن علی بن
ابجد اذ فی فہرستہ یذکر حدیثا اسماعیل بن موسی حدیثا ما لک فہ ذکر ہذا الحدیث باسم ائمتی و فہرستہ حدیث
اگرچہ سندش موقوف باشد بر صحابہ لکن در حکم مرفوع است چرا کہ فہرستہ اول حدیث دلالت میکند کہ نماز صحیح
مینماید مگر باینکہ کتاب ثبت است این فہرستہ بروایت صحیح مرفوعہ در صحیح بخاری غیرہ ہم متحقق است پس
انچنین امر در حق مقتدی صحابہ از رای خود بنویسند از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم منی توان کرد پس این حدیث
اگرچہ بظاہر موقوفست مگر در حقیقت حکم مرفوع دارد و چون چہارم آن کہ از وی تائید یعنی کہ حدیث جابر
این عبد اللہ مذکور حکم مرفوعست از انما صحابہ ہم ظاہر و ہود است چہ کہ اقوال جابر صحابہ خصوصاً فقہائے اہل
باین شدت کہ کاشکی در دہن فارسی صفت امام حج بودی و احر بودی و ہو فائق لیس علم الفطرۃ و تفصیلات
علی الاطلاق فی رد و بوجہ تخصیص فاتحہ و غیرہ و صلواتہ جبرہ سر بیان ہر الدلائل است بر این کہ در این امر شان
تو ہم و جمال جانب مخالف صلا نبود و الا سرزد شدن نقد موعید شدید از صحابہ ہر محفل فیہ با وجود کمالات
جہا طاعت ان مہموردینہ ممکن نبود مگر وقتی کہ در قول خود تہتیین حاصل شدہ باشد و نیز اصول در تہتیین
نشیندن از آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و اند علم و بچشم و جہت ثانی و کافی کہ مذکور از راجح
بر کند و چون اسپین آن این کہ ہمین روایت جابر بن عبد اللہ مرفوعاً نامست کہ دیدہ کہما روی الطحاوی فرستاد
الا انما رہبنا و متصل مرفوع حدیثا بخبر بن نصر حدیثا بخبر بن سلام خبر ما لک عن و هب بن کیسان عن جابر
بن عبد اللہ عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم انہ قال من صلی رکعت لم یقرأ فیها بام القرآن

منقول است از این خلاف هم ثابت شد است حیث قال محمد بن موطا جدهما اسامه بن زید المدنی حدثننا
 سالم بن عبد الله بن عمر قال کان ابن عمر لا یقر خلف الامام قال ای اسامه قلت القاسم بن محمد عن
 ذک قال ان مکة فقد ترکها من یقیدی هم ای من الصحابة و التابعین ان قدمت فعدوا من
 یقیدی هم و کان القاسم ممن لا یقر پس معلوم شد که نزد قاسم بن محمد که یکی از فقهائ سبیه مذکور است
 مطلقا نه در امر جاری بودند و گاهی خواندی و گاهی نخواندی از جهت حدیث و وجوب است نمی فهمید و الا
 چگونه ترک میکرد علی را آن بلکه مرجع قول می اختلاف صحابه بود و وجه دوم آن که اگر بعضی آثار در قدح
 خلف الامام فیما لا یجوز ثابت که دید ما آثار در عدم قراءت خلف الامام مطلقا یعنی بدون تقدید جهیده و سبیه این
 کثرت رسید اند که که ناقل کرده از بعضی ادکت سبعین بدر یکلم علی نه لا یقر خلف الامام و غیر این هم بسیار
 مکرر در روایا مطلقا خصم را کنش تقدیر است که از قبل دعوی بلا دلیل باشد لهذا این در گذشتند و همان
 روایا نقل می آیند که جهل تخصیص جهیده از دیگران روی مسلم فی صحیح عن خطاب بن سیرانه خبره انه سئل زید بن
 ثابت عن ائمة خلف الامام فقال لا قراءة مع الامام فی شیء انتی امر او فی شیء من اهلوا استکلموا
 فی بعض الروایات قال الطحاوی حدثننا یونس بن عبد الله علی حدثننا عبد الله بن وهب اخبرنا حمیه بن شریح عن
 بن عمر عن عبد الله بن قسّم انه سئل عبد الله بن عمر و زید بن ثابت و جابر بن عبد الله و الاقر خلف الامام
 فی شیء من اهلوا حدثننا یونس حدثننا ابن وهب اخبرنا حمیه بن بکیر بن عبد الله بن الاشج عن ابیه عن عبد الله بن
 مقسم قال سمعت جابر بن عبد الله قد ذکر مثله حدثننا یونس حدثننا ابن وهب اخبرنا حمیه بن بکیر عن خطاب بن سیرانه
 عن زید بن ثابت یمنه یقول لا یقر الا ائمة خلف الامام فی شیء من اهلوا حدثننا محمد بن سلیمان حدثننا
 بن محمد حدثننا اسماعیل بن کثیر عن زید بن قیس عن خطاب بن سیرانه عن زید قد ذکر مثله قال الطحاوی مع فصولا
 جماعة من اصحاب النبی صلی الله علیه و سلم قد اجمعتوا علی ان لا یقر خلف الامام و قد وقعهم علی ذلک
 روی عن ابی صلی الله علیه و سلم ما قد ذکره و ستمد لهم انظر الذی ما قد ذکرنا قد ذکرنا اولی ما خالفه

كلام الطحاوي نقله من معناه الا انه وفي مصنف ابن ابي شيبة حديثا معتمدا عن ابي بصير عن عبيد بن جبير قال سئل
 عن استراة خلف الامام قال ليس وراء الامام قراءة انتهى وبعضنا رازين هم مصنف تراوده انكما روى
 في كتابنا خبرنا ابو حنيفة قال حدثنا حماد بن ابراهيم قال قالوا لعقوب بن قيس قضاة ما يجوز ولا فيما لا يجوز فيه
 ولا في الركعتين الاخيرين ام استراة لا غير خلف الامام انتهى قال يعني في التمهيد ثبت عن علي وسعد بن
 بن ثابت انه استراة مع الامام لا فيما هو ولا فيما جهل شي حديثا وكس عن الضحاك بن عثمان عن عبد الله بن
 عن ابن ثوبان عن زيد بن ثابت قال لا تقرأ خلف الامام الا ان جهل ولا ان عاف حديثا بفضل علي بن ابي طالب
 بن قيس قال سالت سعيد بن خنيفة اقرأ خلف الامام في الظهر والعصر قال لا ردحها ابا بشير بسكون
 هو يدركه مذحج بصورهما ليس بمتكبر فقلت خلف الامام مطلقا لا بد من ذلك كما ظهر من اجتماع اثنان
 جهل مفهوم يسير ودركي كويندشان كبر على كذا ان حضرت صلى الله عليه وسلم رسيد ست جانج وجه
 كخبري يديت هذين متعنت وهذا علم بالصواب وجه يسير دليل قطوع ومن لم يحل لنا دليل
 يدفع كل الاقاويل يعني از حديث مرفوع صحيح الاسناد ثابت كشته در صلوة سريرم قراءة امام مبري مقتدى
 كافت مقتدى را نبايد خواند كما روى محمد بن موطا به خبر اسرائيل عن موسى بن ابي عايشة عن عبد الله بن
 شعاذ بن الهاد قال اثم رسول الله صلى الله عليه وسلم التمس في العصر قال قرا رجل خلفه فستره الذي يليه
 ان صلى قال لم تخشني قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم انك فكرت ان تقرأ خلفه فتمعه النبي صلى الله عليه وسلم
 فقال من كان له امام فقرأته له قراءة انتهى في جوابا به شبهة خود كنده که درین دو آيت قراوت ما وراي فاتحه مراد
 زیرا که جواب ازین که قراوت خلف الامام مطلقا نبايد فاتحه باشد يا غير آن غفیر بل ایل واضح كشته در جواب
 این یعنی منظوریست که در سریرم خلف الامام نبايد خواند فليخطا وروی لهيث بن سعد عن ابي يوسف عن ابي حنيفة
 عن موسى بن ابي عايشة عن عبد الله بن شعاذ عن جابر بن عبد الله ان رجلا قرا خلف النبي صلى الله عليه وسلم
 في الظهر والعصر فاما اليه جل فيها فليانصرف قال تها ان اقرأ خلف النبي صلى الله عليه وسلم فقد اكراد

حتی سمع ابنی صلی الله علیه وسلم فقال یوالله صلی الله علیه وسلم من صلی خلف الامام فان تراءه الامام
 لقراءة انقی ذکره انما یضرب فی شرح المسند وسنده صحیح واهنا اشار الی هذا الحدیث ابن العام فی فتح
 القدیر حدیث قال فی روایة لا یخفی ان فی ذلك کان فی الظاهر والعصر مکنا ان رجلا قد اختلف رسول الله صلی
 علیه وسلم فی الظاهر والعصر فادعی الیه رجل فمناه فلما اضر قال شایخ قال العیض فی شرح البخاری انما یخرج
 الدارقطنی عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه وسلم قال یفیک قراءة الامام خاف او جهل فی کلم من کون
 وحکایت نیکه جعل که ده شود آیت حدیث بن کمال که تراءت خلف الامام مطلقا نباید خواند و اگر
 اصوله جهل یا او شیعه ام القرآن و غیره تا محبت شود تا معنی جادیت و نص سرزد نماید یعنی هیچ وجهی
 بالاتباع حکایت صحابیه که میانی ان جماعت من اجل اجتماع المناظره الامام الاظم فی مسکنه
 خلف الامام فو تو و قالوا ما دلیک فیمنع من لیت الامام و نحن تیک لنا ظرک فی ذله لیس فها
 لهم الامام لایلقوا لواء احد ان یأخذ حیاة لکن لما جستم المناظره ولا بدکم منها فانما روایة و احدا مناظره فها
 رجلا منهم فقال الامام لهم هذا قد ختمتوه قالوا نعم قال فان زمتمه یخرجکم قالوا نعم فان قام حکمکم قالوا
 نعم قال فها جواب جستم و یخفی کما ان الواحد منکم یوزان یقوم عنکم فی المناظره و کفیتهم فیها یعنی
 بقراءة امام و مناظره فانصرفوا مقهورین و هتد علم بصواب الدارح و البکس جالی که یکو کتیب
 احمد علی که حال من ضعیف نیست که در متعدد اختلافیه من لایمکه بر رخ اختلافشان وقوع اختلاف
 بین اصحابه و الی بعضین است سکوت و ترک مانع رخا رو پسندیده بین امور میدانم چرا که دریافت شدن
 بالحقین که تو هم جانب مخالف را دران دخل نمائند و مراد شارع که فی نفس الامر مت معلوم شود ممکن نیست بلکه
 منظور شارع همین است که اختلاف که درنا حدیث خلاف امتی رجحان ظهور کرده و در آن طرف شارع
 این امر منظور بودی شدن می توانست چنانچه در بعض امور صریح مثل فضیلت صلو و صوم و غیره که کسی
 اختلاف که دید پس معلوم شد که خود شارع را درین خلاف حکمتی است فامض که او موجب محبت است که

[illegible]

بطریق ایشانند و در این شیطان با این که در بیان این میشود که معنی آیت و حدیث بحسب دعوی طایفه
 تاویل کنم نفوذ یافته من شده و نه سنا و برای همین معنی از جواب است که نه چندی با بطلانی که در کلمه حق خلص
 نیافتم که خبر بر آن نیز استماع حال تین و تقوی و لوی سید صاحب که خبر کاین سلسله اندوخته
 این گشت که اهل حق از غرض اینستفاح حق میشود و بحث و جدل لهذا طوعا و کرها با وجود مایه و عیم
 بهر نی سواد که این چند سخنان در حقیقت ناقص و دارای دل خفیه هر چه بدست نظر گذشته است که کتب
 کرده بصحیح تسبیح را آورده و از خطا سهو هم در حق سید این نیم اگر کسی بداند مسلم بران مطلع شود و هر چه اگر ممکن
 باشد در آن دعوی را بدو نه خبر از فضل الله آفرین که باید بحسب رضی الله تعالی طریق الهی و ان بحکم
 خیر من لا اله الا الله محمد رسول الله و السلام علی رسول الله محمد و آله و صحبه اجمعین

بنیانت الله تعالی و توفیق